

تئاتر برایمان پولی نداشت



شاعر و طنزپرداز قاسم فیهما

می‌خواستیم نمایش را ادامه ندهیم ولی حیفم آمد از اتفاقات متفاوت نمایش خاطراتی نگوییم. اول اینکه یک معلمی داشتیم به نام آقای ضیاثیان. ایشان به شدت ما را بیش از گذشته به‌نمایش علاقه‌مند کرد. به‌جز اینکه خودش نمایش «سنگ سنگین» را با ما کار کرد که کاری به‌شدت طنز و جذاب بود،

مبانی اولیه نمایش را هم به ما یاد داد. یک جورهایی ما را راه انداخت. بعد از آن رفاقت‌ها و تمرین‌ها که گاهی تا صبح طول می‌کشید ما جدی‌تر وارد نمایش شدیم. «بندواره» را کار کردیم و من کارگردانی کردم (نویسنده تاجبخش فناپیان بود) رقتیم جشنواره سپیج و با خاک یکسانمان کردند. بعد هم زمان با به اصطلاح فروپاشی شورای نمایش «امید به سقوط» را نوشتم و کارگردانی کردم. مجید عباسیان نقش مجسمه آزادی را داشت. نمی‌دانم برای استخدامش توی صداوسیما به‌دردتش خورد یا نه. مهدی پورمحمود و رضا جبارانی نقش سرباز آمریکایی را داشتند. بازیگر اصلی نمایش فکر می‌کنم ابوالفضل محمد پور بود. بعد‌ها نمایش‌های متعددی کار کردیم و حتی زمان مدیریت حمید قلعه‌ای در اداره کل ارشاد رتبه اول استان را هم با نمایش «لافلادبو» کسب کردیم.

محمد پورموسوی قصد ترک تحصیل داشت. مادرش صفیه خانم گفت: یک کاری برای محمد بکن به درس علاقه‌مند بشه. منم گذاشتمش نقش اول نمایش. اتفاقا خوب و بانمک هم بازی کرد. آن سال ترک تحصیل نکرد. سال بعدش ترک تحصیل کرد. الان هم ماشاء... وضعیت خیلی خوب است. خوب می‌نوشتم ولی کم‌کم احساس کردم حوصله کارگردانی را ندارم. یا راستش بلد نبودم. خلاصه می‌نوشتم می‌دادم مدرس‌کاری می‌کردند. یکی از کارهایم به نام «جزیره» در استان خراسان و یکی دیگر در استان سمنان رتبه اول استان را کسب کرد. هر دو نمایش‌هایی بودند که برای دختره‌نوشته شده بود. حدود پنج سال «پرورنده چمپو» را بازی می‌کردیم. آن قدر مسلط شده بودیم که هر کس توی نمایش پارازیت می‌داد جوابش را می‌دادیم. مثلا حمید که قاتل

خادم نوشت

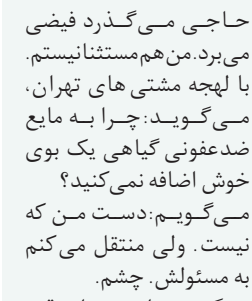
خادم باید همیشه خدمت کند



همان اول صبح، رئیس کشیک محترم توصیه می‌کند به اینکه خادم باید همیشه و در مقابل همه خلق... خدمت کند. نه فقط در حرم و در لباس. از باب شاهد مثال، رؤیای یکی از همکاران پیشکسوت را تعریف می‌کند: بعد از ساعت کشیک، در حال خروج از حرم بودم، دیدم غباری*

روی زمین افتاده. با خودم گفتم حالا که ساعت خدمت من تمام شده. بچه‌های کشیک بعد آن را جمع می‌کنند و از کنارش بی تفاوت گذشتم و این گذشت. در رؤیا دیدم خادمان در محضر آقا ایستاده‌اند و حضرت به آن هانغایت می‌فرمایند. نوبت به من که رسید حضرت توجهی نکردند و رد شدند. عارض شدم؛ مگر من خادم شما نبودم. فرمودند: اگر خادمی، باید همیشه خدمت کنی. خیال نکن خارج از لباس و خارج از ساعت وظیفه‌ای نداری - نقل به مضمون- این عبارات را در ذهنم مرور می‌کنم که چشمم می‌افتد به پیرمرد لاغر اندامی. او بعیای نمازی دور خودش پیچیده و علی الطلوع از باب السلام وارد می‌شود.

دم در و بعد هم شروع می‌کند به نصیحت خلق... هر کس از دم پر



خادم حرم مطهر رضوی سید محمد رضا بنی

حاجی می‌گذرد فیضی می‌برد. من هم مستثنای نیستم. با لهجه مشت‌ی‌های تهران، می‌گویند: چرا به مایع ضد عفونی گیاهی یک بوی خوش اضافه نمی‌کنید؟ می‌گویم: دست من که نیست. ولی منتقل می‌کنم به مسئولش چشم. می‌گویند: چرا ریشت این قدر بلند است؟ اندازه موی سرت کوتاهش کن. بعد هم برو طلبه بشو. من یک پسر هفده ساله داشتم که طلبه مدرسه آیت... مجتهدی بود. رفت جبهه و شهید شد. از آن به بعد به همه جوان‌ها می‌گویم طلبه شوند. می‌گویم: جوان‌ها. نه من! سن من به تو نزدیک‌تر است تا پسرت. می‌گویند: پس مسئله از رساله یاد بگیر و به دیگران بگو. هر که مسئله معادل فلان تعداد رکعت نماز مستحبی ثواب دارد.

از من که خلاص می‌شود می‌رود سراغ یک گروه نوجوان و مربی روحانی‌شان. مدتی با آن‌ها مشغول است و بعد هم از همان باب السلام خارج می‌شود. گویا و قتش به زیارت نمی‌رسد.

دمای هوای مشهد	 ۸۷٪ رطوبت هوا	 ۴° ↑ -۱° ↓
امروز	 صبح ۲	 ظهر ۶
فردا	 عصر ۶	 شب ۴
اوقات شرعی مشهد	 اذان ظهر ۱۱:۳۹:۳۶	 نیمه شب شرعی ۲۲:۴۴:۱۲
	 غروب آفتاب ۱۶:۲۰:۰۶	 اذان صبح فردا ۰۵:۰۸:۱۸
	 اذان مغرب ۱۶:۴۰:۳۵	 طلوع آفتاب فردا ۰۵:۳۹:۰۶

اول شخص

قرار ما حرم توسست یا امام رضا (ع)

درباره محمدجواد غفورزاده «شفق» شاعر مشهدی که آثار بسیاری در مدح ولی نعمتمان دارد



زاده چشمه سنگی نویسنده

اواخر دبستان بود که فهمید کلمات می‌توانند توی سرش به‌شکلی آهنگین قطار شوند. همان‌جا بود که احساس کرد شعر می‌تواند بهترین واسطه برای بروز احساسات درونی‌اش باشد. سال‌ها گذشت و زمانی‌که دانش‌آموز دبیرستان فردوسی مشهد بود، نخستین آثارش که حالا دیگر محکم و اصولی سروده شده بود، در روزنامه خراسان به چاپ رسید. بازار شعر آن‌هم در دسته اشعار آیینی در آن روزها در میان مردم گرم شده بود و علاوه بر علاقه شخصی محمدجواد به شاعری، اشتیاق و تشویق پدرش هم او را به‌راهی که انتخاب کرده بود، مصمم‌تر می‌کرد. ۲۴ ساله که شد، به استخدام دادگستری درآمد اما بعد از انقلاب وارد اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان شد. جایی که دغدغه هایش مجال رسیدگی داشتند، به موازات کار و فعالیت‌های فرهنگی، حضور مستمرش در انجمن‌های ادبی هفتگی در جمع مدیحه سرایان و مدیحه‌خوانان بنام شهر، فرصتی برای عرضه آثار تازه و محل نقد و گفت‌وگوی سازنده بود. در فضایی که می‌شد از محضر استادان شعر دینی از جمله قاسم سروی‌ها، سیدرضا مؤید و محمود اکبرزاده فیض برد و برای مداخلاتی نظیر سید جعفر ماهر خسار، علی خوش‌چهره و محمد محمود خدش خوانی کرد. محمدجواد غفورزاده پدیده‌ای بود که حواس استادان را به خود جلب کرده بود. او به زیبایی در آثار خود ادب کلام را حفظ کرده بود و در حالی که از اهل بیت^(ع) می‌سرود در مقام شاعر، به مستندات روایی وفادار بود و زبان فاخر و باوقاری را در شأن اهل بیت^(ع) به کار می‌برد. غفورزاده که از جایی به بعد با تخلص «شفق» در میان جامعه ادبی شناخته می‌شد، همواره تلاش کرد از خطر لغزش به زبان کوچه‌بازاری در اشعار آیینی دور

روایت روز

مرا ببر به همان یلدای سادگی‌ها



زاده غفران حبیبی نویسنده

آن روزها فقط این بود که زودتر به دوره‌می شب یلدا برسیم که آن لبوهای سرخ، بخار گرمایشان کم نشده باشد یا آن کاسه دانه‌های انار نمک‌زده با گلپر، تر و تازه مانده باشد و به آن چای تازه دم که عطر هلش تمام خانه را پر می‌کرد دیر نرسیم. آن روزها کم‌کم شبیه قاب عکس غبار گرفته‌ای شده‌اند که هم دلمان هوای برگشتش را دارد و هم دغدغه‌هایمان مجال بازگشت نمی‌دهد. دغدغه‌هایی که پشخی از آن به اقتصاد خانواده پیوند خورده است و بخشی از آن به تفاوت نگاهمان در روزگاری که با سادگی و ساده‌زیستی کم‌کم غریبه شده است. اگر چه این روزها شاید برای برخی از بزرگ‌ترهای فامیل دیگر توان اقتصادی برای دوره‌می و تأمین هزینه‌های آن سخت شده باشد اما نسخه بازگشت به آن روزها شاید با درک همه سختی‌های اقتصادی و مشکلات زندگی زنده کردن دوباره ساده‌زیستی باشد. راز همه نوستالژی‌های ما سادگی بود.



حلال مشکلات

خانواده پنج نفره آقای عدالت خواه دیشب زائر امام رضا^(ع) بودند. آنها تقریبا هر ماه برای پابوسی آقا از نیشابور به مشهد می‌آیند. مادر بزرگ خانواده میگوید: «امام رضا^(ع) حلال مشکلات است، چیزی نبوده از آقا بخوایم و جواب رد بگیریم...»

عکس: احمد حسنی اشهرآرا

SHAHRARANEWS.IR
مسئال چهاردهم
۴شنبه
۳۰ آذر ۱۴۰۱
۶۶جماى الاول ۱۴۴۴
شماره ۳۸۴۱
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز:
- شهرداری مشهد
- مدیر مسئول:
- سید میثم موسوی مهر
- مسرد بیسر:
- سید مسجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میهن‌شهر، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نماینر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



جدیث گرافیکی



طرح: جلال حاجی زاده

واکوبه

خورشیدی پشت پنجره فولاد



مهدی محمدی نویسنده

■ طلایی‌ات پرواز می‌دهند تا کنار کبوترهای حرمت و فرشتگان توی صحن‌ها پرواز کنند. ■ می‌خواهم دم در ورودی بایستم و به آن‌هایی نگاه‌کنم که می‌دانند بردن برخی چیزها به داخل حرم خوب نیست ولی با بار گناه خود وارد می‌شوند چون اطمینان قلبی دارند تو می‌توانی کمکشان کنی بار گناهشان کمتر شود.

■ دوست دارم نگاه‌کنم به آن‌هایی که قرار است کفششان را به کفشداری بدهند و به سمت تو بیایند و پا جای رد پای تو بگذارند. ■ دوست دارم بعد از اینکه همه این‌ها را نگاه کردم، خودم هم وارد صحن و سرایت شوم. ■ من می‌دانم چوب‌پری که دست خادم است به‌راحتی می‌تواند تمام گرد و غبار غم‌های دل خود را هم بزدايد و ببرد. ■ وارد می‌شوم و سلام می‌کنم، هر چند می‌دانم جواب سلام زائرانت را قبل از اینکه سلام کنند، داده‌ای.

چکامه‌های رضوی

باد زانومی‌زند... گلدسته را بو می‌کند

دست‌هر آشفته‌ای را پیش‌تورومی‌کند

در لباس خادمان مهریانت، صبح‌ها

صحن و ایوان طلا را آب و جارومی‌کند

می‌نشیند کتج بست «شیخ حر عاملی،

یاد معصومیت آن بیچه‌آهومی‌کند

تا اذان صبح‌مانند نگهبان درت

ذکر برمی‌دارد و... آهسته، یاهو، می‌کند

خادمی می‌گفت: با چشم خودش دیده ست باد

آن‌به آن مثل گلی گلدسته‌را بومی‌کند

چشم می‌دوزد به چشم زائران تشنه‌ات

دور سخاخانه و فواره، هو‌هو، می‌کند

باد عاشق... با پر طاووس مخصوص حرم

صحن را آغشته از گل‌های شب‌بومی‌کند

عطر نابی می‌وزد از کوچه‌باغ مرقدت

هر که می‌آید حرم این‌عطر را بومی‌کند

مریم سقلاطونی